

# آسیب‌شناسی مضمونی شعر عاشورایی

تاریخ دریافت: ۹۱۷/۱۵

تاریخ تأیید: ۹۲/۲/۲

رضا اسماعیلی\*

## چکیده

نگارنده در این مقاله به آسیب‌یابی در شعر عاشورایی پرداخته است و نقش آسیب در حوزه مضمون و محتوای شعر عاشورایی را مطرح کرده است:

۱. برجسته کردن عطش در حماسه عاشورا؛
۲. اسطوره‌سازی به جای اسوه‌سازی؛
۳. معصوم‌پرستی؛
۴. مدح، منقبت و غفلت از دشمن‌شناسی؛
۵. طرح عجز و لابه از زبان اهل بیت علیهم‌السلام؛
۶. افراط و تفریط در اظهار خاکساری به خاندان رسالت.

نویسنده پس از این آسیب‌شناسی، شعر «راز رشید» سیدحسن حسینی را تحلیل و بررسی کرده است.

**واژگان کلیدی:** شعر عاشورایی، آسیب‌شناسی، سیدحسن حسینی، شعر راز رشید.

\* کارشناس ارشد ادبیات فارسی (rezaesmaaily39@yahoo.com).

## مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اقتضای ضرورت و نیاز، رویکرد شاعران به شعر مذهبی و دینی که بعدها با پیشانی‌نوشت «شعر آیینی» رسمیت یافت، رو به افزایش گذاشت.

شاعران نسل اول انقلاب، پس از پذیرش قطعنامه و پایان هشت سال دفاع مقدس، به عرصه شعر آیینی روی آوردند و با خلق و آفرینش آثاری فاخر و قابل تأمل، به کالبد شعر دینی جانی دوباره بخشیدند.

هرچند استقبال و توجه دوباره شاعران به شعر آیینی اتفاقی خجسته بود؛ ولی بسامد بالای تولیدات ادبی در این حوزه، این گونه ادبی را با تهدیدها و آسیب‌های جدی مواجه ساخت؛ آسیب‌هایی که غفلت از آنها در درازمدت فرجامی ناخوشایند به همراه خواهد داشت.

از این رو، برای پیشگیری از آفات و آسیب‌هایی که این گونه ادبی به آن مبتلا شده است، رسالت فعالان این عرصه در شرایط کنونی، تحلیل و بررسی آسیب‌ها و یافتن راهکارهای مناسبی برای اصلاح مسیر می‌باشد. امروز به تحقیق زمان آن رسیده است که شعر آیینی در همه شاخه‌های آن اعم از: تحمیدیه، نبوی، فاطمی، علوی، عاشورایی، رضوی، مهدوی و... در ترازوی نقد و ارزیابی عالمانه قرار گیرد و نپرداختن به آن، جفایی است که به فرهنگ اسلام و انقلاب روا داشته‌ایم.

رویکرد راقم این سطور نیز در این مقاله پرداختن به چنین دغدغه‌ای؛ یعنی «آسیب‌شناسی مضمونی شعر عاشورایی» می‌باشد.

## ۱. آسیب‌های شعر آیینی (در حوزه مضمون)

۱. برجسته‌کردن «عطش» در حماسه عاشورا؛
۲. اسطوره‌سازی به جای اسوه‌سازی؛
۳. معصوم‌پرستی؛
۴. مدح، منقبت صرف و غفلت از آسیب‌شناسی و نقد دینی؛
۵. از زبان اهل بیت علیهم‌السلام سخن گفتن و عجز و لابه‌کردن؛
۶. افراط و تفریط در اظهار خاکساری به خاندان رسالت.

## ۲. برجسته‌کردن «عطش» در حماسه عاشورا

راستی آیا کودکان کربلا، تکلیف‌شان تنها دائماً تکرار مشق آب! آب! مشق «بابا آب» بود؟! (امین پور، ۱۳۸۷، ص ۲۱).

شاعر در این شعر، هوشمندانه بر پوسته عادت‌های دینی ما تلنگر «تفکر» می‌زند و وجدان متشرع «عادت‌زده» ما را با طرح یک پرسش تاریخی به چالش می‌کشد و ما بلافاصله از خود می‌پرسیم: آیا به راستی قیام حضرت سیدالشهدا و یارانش در کربلا برای «آب» بود؟! همه می‌دانیم امام حسین علیه‌السلام هرگز درد «آب» نداشت؛ پس چرا مرکز ثقل اکثر مرثیه‌ها و نوحه‌های عاشورایی، حکایت آتشین و جانگداز لب‌های عطشان امام حسین علیه‌السلام، تشنگی *علی‌اصغر*، سقاییت *ابوالفضل* و مشک خالی از آب اوست؟! حکایت‌های استخوان‌سوزی که آه از نهاد آدمی برمی‌آورد و شنونده را به گریستن بر تشنه لبی آن امام همام و یارانش ناگزیر می‌کند. خلاصه‌کردن حماسه بلند کربلا در «عطش» و چشم‌بستن بر پیام‌های انسان‌ساز

و زیبایی‌های متعالی و شگفت این نهضت بزرگ، ستمی بزرگ بر خاندان رسالت است. مگر روایت حضرت زینب از صحنه کربلا را نشنیده‌ایم که فرمود: «ما رأیت إلّا جمیلاً»؟ پس چرا چشم زیبایی‌ها نداریم و به جای دیدن ظرافت‌ها و زیبایی‌های بی‌بدیل این «مینیاتور الهی» فقط سرهای برآمده بر نیزه، اجساد افتاده بر خاک، خیمه‌های آتش‌گرفته، دربه‌دری کاروان اسیران و خون، آتش و عطش را می‌بینیم؟! چرا عظمت روح سالار شهیدان کربلا را در لحظه پرواز به سوی معشوق ازلی و ابدی با روایت شاعرانه این جمله به تصویر نمی‌کشیم که فرمود: «الهی! صبراً علی بلائک و تسلیماً لأمرک...» و یا اوج حماسه و ایثار را در رجزخوانی حضرت *ابوالفضل* به روایت نمی‌نشینیم که در شمشیر ریز حوادث فرمود: «والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدأ عن دینی».

می‌دانیم که حضرت سیدالشهدا برای احیای امر به معروف و نهی از منکر، اقامه نماز به عنوان ستون دین و خشکاندن ریشه بدعت در دین محمدی ﷺ قیام کردند؛ ولی صدافسوس که این تصویر روشن و درخشان به مرور زمان در غبار تحریفات، خرافات و بدعت‌ها رنگ باخته است و متأسفانه بسیاری از شاعران نیز خودآگاه یا ناخودآگاه با حرکت در این مسیر انحرافی، آب در آسیاب دشمن ریخته‌اند و در سروده‌های خود به ارائه نماهای «کلوزآپ» و تک‌بُعدی از بستن آب به روی امام حسین ﷺ و لب‌های خشک و عطشان اصحاب ایشان پرداخته‌اند!

### ۳. اسطوره‌سازی به جای اسوه‌سازی

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (کهف: ۱۱۰).

خدا به پیامبر خویش می‌گوید: ای پیامبر! به امت بگو من هم بشری همانند شما هستم. بشری خاکی و زمینی که همانند بقیه آدم‌ها در کوچه و خیابان راه می‌رود، با مردم نشست و برخاست می‌کند. از بازار خرید می‌کند، در مزرعه بیل می‌زند، در خانه همسرداری می‌کند، لباس می‌پوشد، غذا می‌خورد و... و این یعنی پیامبر ﷺ انسانی است که می‌تواند برای انسانی خاکی و زمینی «الگو» قرار گیرد.

از این منظر، شاعران آیینی باید پیامبر ﷺ و معصومان دیگر را آن‌گونه توصیف کنند که برای مردم، محسوس و ملموس و قابل هضم باشد. اگر این بزرگواران را به صورت تک‌بُعدی و فقط به عنوان موجوداتی آسمانی و ماورایی ببینیم، آنگاه چگونه می‌توانیم از مردم انتظار داشته باشیم که همانند آنان باشند و آنها را برای زندگی خود «الگو» قرار دهند؟!

این حقیقتی غیرقابل انکار است که پیامبر اکرم ﷺ و امامان بزرگوار ما برگزیده خدا و معصوم بوده‌اند؛ ولی به این حقیقت نیز باید اشاره کرد که این بزرگواران در عین برخوردار بودن از کرامات و فضایل والای انسانی، به گفته خداوند در قرآن کریم «اسوه و الگو» هستند؛ یعنی موجودی از جنس همین انسان خاکی و زمینی. فراموش کردن این اصل و صرفاً پرداختن به کرامات و معجزات آنان و تبدیل آنان به اسطوره‌ای دست‌نایافتنی یعنی سر از ترکستان درآوردن و به بیراهه زدن.

یادمان باشد که ما برای «وصل» کردن آمده‌ایم، نه برای «فصل» کردن.

#### ۴. معصوم پرستی

استاد مطهری در مجموعه آثار درباره توحید و یگانگی خداوند می‌گوید:

خداوند متعال مثل و مانند و شریک ندارد. اساساً محال است که خداوند مثل و مانند داشته باشد و در نتیجه به جای یک خدا، دو خدا یا بیشتر داشته باشیم؛ زیرا دوتا و سه‌تا و یا بیشتر بودن، از خواص مخصوص موجودات محدود نسبی است؛ درباره موجود نامحدود و مطلق، تعدد و کثرت معنا ندارد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۳).

خداوند متعال وجود نامحدود و واقعیت مطلق است و بر همه اشیا احاطه دارد و هیچ مکان و زمانی از او خالی نیست و از رگ گردن ما به ما نزدیک‌تر است؛ پس محال است مثل و مانندی داشته باشد، بلکه مثل و مانند برایش فرض هم نمی‌شود.

همچنین، آثار عنایت، تدبیر و حکمت او را در همه موجودات می‌بینیم و در سراسر جهان، اراده‌ای واحد، مشیتی واحد و نظمی واحد مشاهده می‌کنیم و این خود نشان می‌دهد که جهان ما «یک‌کانونی» است، نه «دوکانونی» و «چندکانونی».

علاوه بر این، اگر دو خدا و یا بیشتر می‌بود، الزاماً دو اراده و دو مشیت و یا بیشتر دخالت داشت و همه آن مشیت‌ها به نسبت واحد در کارها مؤثر بود و هر موجودی که می‌بایست موجود شود، باید در آن واحد دو موجود باشد تا بتواند به دو کانون منتسب باشد و باز هریک از آن دو موجود نیز به نوبه خود دو موجود باشند و در نتیجه هیچ موجودی پدید نیاید و جهان نیست و نابود باشد. این است که قرآن کریم می‌گوید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا:

اگر خدایان متعدد غیر از ذات احدیت وجود می‌داشت، آسمان و زمین تباه شده بودند» (انبیاء: ۲۲).

بدون هیچ‌گونه شکی فلسفه بعثت همه پیامبران توحیدی از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلوات الله علیه و همچنین روح تعالیم دینی، دعوت به توحید و یکتاپرستی است. اذان نیز که نماد و نشان فراخوان مسلمانان است، با «الله اکبر» آغاز و با «لا إله إلا الله» خاتمه می‌یابد و این یعنی جز خدای یگانه، خدای دیگری نیست. خاندان رسالت نیز همواره ما را به توحید و یکتاپرستی دعوت کرده‌اند و از هرگونه شرک برحذر داشته‌اند؛ اما با همه این دلایل گویا و روشن، متأسفانه باز هم کسانی هستند که به بهانه محبت و دوستی اهل بیت علیهم السلام، با لجاجت تمام در مسیر «معصوم‌پرستی» حرکت می‌کنند و حتی در اشعار و سروده‌های خود به تبلیغ این مرام ناصواب اقدام می‌کنند:

آی! بی‌شبهه می‌پرستمان، کفر هم می‌شود اگر، بشود!

می‌زنم از ته دلم فریاد: ای آقا! شما خدا هستید!

شاعرانی که در شعرهای خود به «علی‌اللهی» و «زینب‌اللهی» بودن خود افتخار می‌کنند، خواسته یا ناخواسته در مسیری مخالف با تعالیم اسلامی و در تقابل با روح آموزه‌های قرآنی و وحیانی حرکت می‌کنند و این یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌های شعر آیینی روزگار ماست که باید برای آن چاره‌ای اندیشید.

## ۵. مدح و منقبت صرف و غفلت از آسیب‌شناسی و نقد دینی

به بیت‌های زیر توجه کنید:

حافظا! می‌خور و رندی کن و خوش باش، ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب  
 بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند  
 گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود  
 تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود  
 دلا، دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن  
 به فسق مباهات و زهد هم مفروش

روح این ابیات در این معنا خلاصه می شود که رسالت شاعر آیینی فقط مدح و منقبت خاندان رسالت ﷺ نیست. شاعر آیینی رسالتی بالاتر و والاتر از گفتن «مدح و مرثیه» دارد و آن «آسیب شناسی دین» و افشاگری علیه مارقین، ناکثین، قاسطین و «تاجران دین» است.

شعر آیینی باید شعری بیدارگر، افشاکننده و حرکت آفرین باشد؛ شعری روشنی افروز و ظلمت سوز به مثابه شب چراغی برای در راه ماندگان و گم شدگان؛ از این رو، باید گستره آن بسی فراتر از مدح و مرثیه باشد. البته مدح و مرثیه در جای خود خوب است؛ ولی همه سرمایه شعر آیینی نیست. اقیانوس کرانه ناپدید شعر آیینی گوهرهای ناب و ناسفته دیگری نیز دارد که صید این گوهرها غواصان دریادل و خطر آشنا می خواهد؛ غواصان از جان گذشته ای که «خطر کردن» را آموخته اند و در این مسیر از هوس «نام و نان» چشم دوخته اند:

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جهان سوزی، نه خامی بی غمی

شاعر آیینی باید «وجدان» جامعه دینی باشد. آیا شما تاکنون «وجدان درد» گرفته اید؟! شاعر آیینی باید «فرزند زمان خویشتن باشد» و شعر آیینی باید



سیمای روشن و زلال انسان مسلمان عصر حاضر را به تماشا بگذارد. انسان مسلمان و معتقدی که در عین بندگی و تسلیم بودن بر آستان جانان، دلش می‌خواهد با چشمانی باز ایمان بیاورد، فلسفه احکام را بداند، علت عقلانی هر چیزی را بپرسد و از گذرگاه تردید و شک، به اقامتگاه ایمن «یقین» برسد و در یک کلام «مسلمان اسمی» و شناسنامه‌ای نباشد، بلکه از روی «اختیار» و با «شناخت»، اسلام را بپذیرد.

شاعر آیینی بیش و پیش از آنکه اهل تقلید باشد، باید اهل «بصیرت و اجتهاد» باشد و بیش از دیگران «درد اسلام» داشته باشد. مگر نه اینکه به تعبیر «اخوان»: شاعری، پرتوی از شعر نبوت است و شاعر بر مسند «اصلاح‌گری» و «انسان‌سازی» تکیه زده است:

شعر را مقصود اگر آدم‌گری ست      شاعری هم وارث پیغمبری ست  
جان کلام آنکه شاعر آیینی باید روحی زلال‌تر، جانی سلیم‌تر، عقلی علیم‌تر،  
قلبی کریم‌تر، چشمی بازتر، گوشی شنواتر و زبانی گویاتر از دیگران داشته باشد  
تا «حقیقت دین» را احصا کند و روح این حقیقت را در کالبد کلمات بدمد.

## ۶. از زبان اهل بیت علیهم‌السلام سخن گفتن و عجز و لابه‌کردن

به بیت‌های زیر توجه کنید:

شد برون دیگر ز تن تاب و توانم، ای عمو!  
تشنگی اکنون به لب آورده جانم، ای عمو!  
من یتیم و بی کسم، اکنون به فریادم برس  
ای که بودی همچو باب مهربانم، ای عمو!

از آنجا که گفته‌اند «مُشت نمونه خروار است»، به همین یک نمونه اکتفا می‌کنم و یافتن مصداق‌های دیگر را به شما می‌سپارم. پرسش اینکه آیا ما اجازه داریم از زبان خاندان رسالت، این‌گونه ذلت‌بار سخن بگوییم؟! به نظر شما این خدمت است یا خیانت؟

روشن است که مجاز نیستیم از خاندان رسالت این سیمای تحریف‌شده و غیرواقعی را به نمایش بگذاریم؛ زیرا چنین نگاهی «عزت‌مدارانه» نیست. نگاه یک مسلمان آگاه و غیرتمند به عاشورا از جنس نگاه زیر است:

در فکر آن گودالم که خون تو را مکیده است

هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم

در حضيض هم می‌توان عزیز بود از گودال پیرس!

(موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶، ص ۶۸)

نگاه شاعر شیعی به کربلا، از جنس چنین نگاهی است؛ نگاهی عزت‌مدار و غرورآمیز، نگاهی برآمده از بصیرت، حکمت و معرفت دینی و عاشورایی؛ زیرا برای شاعر شیعی، وجب به وجب خاک کربلا کلاس درس خودشناسی و خداشناسی است.

دشت کربلا محل برگزاری «آزمون اخلاص» و ظهر عاشورا، زمان برگزاری این آزمون الهی است. همه کسانی که در کربلا در دو جبهه حق و باطل گرد هم آمده‌اند، داوطلبان شرکت در این آزمون‌اند! در یک سو حسین و یارانش و در سوی دیگر، یزید و لشگریانش و در این میانه حسین، هم «ناظر» است و هم «شرکت‌کننده» در آزمون! چرا؟ چون قرار است او برای همه عصرها و همه نسل‌ها الگو باشد. به همین دلیل باید خود نیز در این آزمون شرکت کند و از

کوره این ابتلا سربلند بیرون آید تا دیگران به او اقتدا کنند و از او درس بیاموزند. حسین این آموزگار شهادت، می‌خواهد به همه عصرها و نسل‌ها این درس بزرگ را بیاموزد: «إني لا أرى الموت إلا سعادة والحياة مع الظالمين إلا برما» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۳۸۱)؛ چنان‌که حضرت لسان‌الغیب نیز می‌فرماید:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت  
کان که شد کشته او، نیک سرانجام افتاد

و بر ماست که به عنوان یک شاعر راستین آیینی، به حسین اقتدا کنیم و درس‌ها و عبرت‌های عاشورا را دریابیم و بیاموزیم تا بتوانیم روایت‌گر صادقی برای نسل‌های آینده باشیم. سربلند بیرون آمدن از این آزمون الهی، طلب همت از انفاس قدسی می‌خواهد و دست طلب بر آستان حضرت دوست.

باید از کربلا و حسین علیه السلام بیاموزیم که کربلا را نه با زردی اشک و آه و دریغ، بلکه با سترگی و سرخی تیغ به تصویر بکشیم. چنان‌که شاعر فرهیخته عاشورایی هم‌روزگار ما - موسوی‌گرمارودی - در منظومه بلند عاشورایی «خط خون» به روایت نشست است:

شمشیری که بر گلوی تو آمد  
همه‌چیز و هرچیز را در کائنات  
به دو پاره کرد:  
هرچه در سوی تو، حسینی شد  
و دیگر سو: یزیدی.  
اینک هر چیز  
یا سرخ است  
یا حسینی نیست!

آری! شعر عاشورایی، گنجینه و میراث گرانقدری است که از حضرت / باعبدالله و یارانش به ما رسیده است. در واقع نقطه نخستین شعر عاشورایی در محرم ۶۱ هـ ق و در کربلا بسته شده است. اگر ما رجزهای حماسی امام حسین در یارانش را به هنگام رفتن به میدان کارزار بررسی کنیم، به خوبی درخواهیم یافت که نخستین سنگ بنای شعر عاشورایی در کربلا گذاشته شده است. امروز نیز شاعران آیینی برای سرودن شعرهای اصیل عاشورایی باید این رجزها را سرمشق خود قرار دهند تا در این عرصه از افتادن در دام چاله‌های افراط و تفریط مصون بمانند.

بسیاری از رجزهایی که امام حسین و یاران باوفایش در کربلا، به خصوص در ظهر عاشورا به هنگام رفتن به میدان کارزار، خطاب به دشمن سفاک بر زبان جاری می‌سازند. از نظر فصاحت و بلاغت و کاربرد صنایع ادبی، در زمره فاخرترین اشعار حماسی به شمار می‌آیند؛ برای مثال، وقتی حضرت / ابوالفضل در ظهر عاشورا مورد حمله لشکر یزید قرار می‌گیرد و دو تن از سپاهیان کفر، دست راست او را قطع می‌کنند، قمر بنی‌هاشم بی‌هیچ خوفی با شجاعت این رجز حماسی را فریاد می‌کند:

والله إن قطعتم یمینی

ینی أحمی أبدأ عن دینی

یعنی: قسم به خداوند، اگرچه دست راستم را قطع کردید؛ ولی تا زنده هستم، از دین و مرام امامم حمایت خواهم نمود.

روح حماسی که در کالبد این کلمات دمیده شده است، بی‌اختیار هر انسان آزاده‌ای را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و انسان را به ستایش شخصیت والای حضرت عباس وامی‌دارد.

تأمل و تعمق در معانی رجزهایی این گونه، حجت را بر ما تمام می‌کند که یاران حضرت / با عبد الله ﷺ با چنگ‌زدن به «عروة الوثقی» قرآن و لیبک اجابت‌گفتن به ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام زمان خویش، همچون پولادهای آبدیده برای دفاع از آرمان مقدس خویش، آماده به جان‌خزیدن هرگونه سختی و مصیبتی بوده‌اند و حتی برای یک لحظه تن به تسلیم و مذلت نداده‌اند؛ زیرا نیک می‌دانستند:

مقام عشق میسر نمی‌شود بی‌رنج بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد است

(دیوان حافظ)

در یک نگاه کلی، روح حاکم بر همه این شعارها، ملهم و متأثر از این کلام عزت‌مدارانه شاعر اهل بیت ﷺ است: «اگر دین محمد ﷺ جز با خون من پایدار نمی‌گردد، پس ای شمشیرها! بر من فرود آیید». از این رو، وقتی دشمن، دست راست علمدار رشید کربلا را قطع می‌کند، عباس ﷺ با عزمی جزم‌تر شمشیر را به دست چپ می‌گیرد و دلاورانه بر صفوف دشمن می‌تازد و بار دیگر بانگ برمی‌آورد:

یا نفس لاتخشی من الکفار

و ابشری برحمة الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

یعنی: ای نفس! از دشمنان کافر هراس به خود راه مده و بشارت حق بر تو باد که دست چپ تو را نیز قطع کردند.

تأمل در معانی بلند این رجزهای حماسی، ما را به این حقیقت روشن رهنمون می‌سازد که یاران امام حسین ﷺ به مغز «یقین» دست یافته بودند که

بی هیچ خوف و بیمی در راه ایثار جان، از یکدیگر سبقت می گرفتند و شهادت در راه دوست را سعادت می دانستند؛ از این رو، در قاموس آنان واژه‌هایی همچون ترس، تردید، سازش و تسلیم جایی نداشت. آنان با چشم جان، سرنوشت خود را پس از شهادت، شهود می کردند و بشارت رستگاری فرشتگان رحمت را با گوش جان می شنیدند:

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند  
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

حضرت / باعبدالله ﷺ نیز در شب عاشورا رجزی را در کنار خیمه زمزمه می کند که این سروده را که سروده‌ای آمیخته با حکمت و عرفان و حماسه است، می توان بدون هیچ گونه اغراقی در زمره یکی از شاهکارهای ادبیات حماسی به شمار آورد:

یا دهر اف لک من خلیل  
کم لک بالاشراق و الاصیل  
من صاحب او طالب قتیل  
والدهر لایقنح بالبدیل  
وانما الامر الی الجلیل  
و کل حی سالک سبیل

یعنی: ای دنیا! اُف بر دوستی تو که بسیار از دوستان و خواستارانت را سپیده‌دمان و شامگاهان به کشتن می‌دهی و هرگز به بدیل آنان قناعت نمی‌ورزی. همانا کارها به خدای بزرگ واگذارده و هر زنده‌ای رهرو ناگزیر این راه است.

اما در این سروده، به کالبدشکافی جهان‌بینی مردان الهی می‌پردازد؛ مردانی که

محبت دنیا را به پیشیزی نمی‌خرند و جز به خدا دل نمی‌سپارند و توکل به حضرت دوست و دل‌کندن از هر آنچه غیر از اوست، اوج مناعت طبع و وارستگی می‌باشد:

اگر به هر دو جهان یک نفس زخم با دوست

مرا ز هر دو جهان، حاصل آن نفس باشد

جان کلام آنکه اگر همه رجزهای اصیل عاشورایی را در مجموعه‌ای گرد هم آوریم و در معانی و محتوای عمیق و بلند آنها تأمل کنیم و به تحلیل و تفسیر واژه به واژه آنها بنشینیم، غیرممکن است شعر یا رجزی را بیابیم که از آن بوی تسلیم، سازش و ذلت‌پذیری بلند باشد. در هیچ رجزی از رجزهای حماسی و عارفانه عاشورا، ردپایی از اظهار عجز و ناتوانی و درخواست ترحم از دشمن دیده نمی‌شود و این درس بزرگی است که ما باید بیاموزیم و به آن عمل کنیم. آری! شعر عاشورایی، شعر فضیلت‌ها و ارزش‌هاست. شعر عشق، حماسه، عرفان، حکمت، پایداری، ستم‌سوزی، استکبارستیزی، حق‌طلبی و عدالت‌خواهی است. هرکس چیزی غیر از این بگوید و به گونه دیگری بیندیشد، به یقین راه به خطا برده است و از مسیر روشن و سعادت‌بخش نهضت و قیام حضرت *اباعبدالله‌الحسین* فاصله گرفته است که هرگز این چنین مباد!

## ۷. افراط و تفریط در اظهار خاکساری به خاندان رسالت

شاعر آیینی باید تندیس «عزت نفس» و «مناعت طبع» باشد و به هنگام سرودن آفرینش‌های ادبی، از به کاربردن تعبیری که گوهر «عزت نفس» او را خدشه‌دار می‌کند، سخت پرهیزد.

اظهار خاکساری و فروتنی در مقابل خاندان رسالت، کار پسندیده‌ای است؛ ولی این اظهار فروتنی باید در دایره آموزه‌ها و تعالیم دینی صورت گیرد و فراتر از آن مجاز نیست؛ زیرا پا بیرون نهادن از این دایره تعریف شده است؛ یعنی حرکت در مسیری مخالف با رسالت انبیا و اولیای الهی. به یادمان باشد که فلسفه بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، احیای مکارم اخلاقی است؛ یعنی تکریم انسان به عنوان «اشرف مخلوقات» و هدایت او در مسیر «انسان کامل» شدن و رستگاری؛ بنابراین به کاربردن تعابیر سخیفی همچون سگ، نوکر و ... در شأن یک شاعر آیینی نیست و بی‌هیچ شکی ائمه معصومین نیز هرگز به این کار راضی نیستند.

از ما دور باد که در مقام شاعر آیینی، بر «کرامت انسان» خط بطلان بکشیم و به بهانه اظهار کوچکی و خاکساری در مقابل خاندان رسالت، به چنین تعابیر سخیفی دست بیندازیم:

من نوکرم، به خدمت ارباب دلخوشم

نوکر نبوده‌ای که بدانی چه می‌کشم!

در مقایسه با شعر مذکور، این شعر را مرور می‌کنیم:

مینباتور عاشورایی

به گونه ماه

نامت زبازد آسمان‌ها بود

و پیمان برادری‌ات

با جبل نور

چون آیه‌های جهاد

محکم



تو آن راز رشیدی  
که روزی فرات  
بر لبث آورد  
و ساعتی بعد  
در باران متواتر پولاد  
بریده بریده  
افشا شدی  
و باد  
تو را با مشام خیمه‌گاه  
در میان نهاد  
و انتظار، در بُهت کودکانه حَرَم  
طولانی شد  
تو آن راز رشیدی  
که روزی فرات  
بر لبث آورد  
و کنار درک تو  
کوه از کمر شکست

(حسینی، ۱۳۸۴، ص ۳۵-۳۶)

بی‌شک شما هم از خواندن این شعر احساس غرور حماسی می‌کنید. واژه به واژه این شعر عاشورایی در جان ما لذتی آمیخته با حماسه و سربلندی می‌ریزد. بیان محکم و فاخر شاعر، مضمون بکر و باطراوت، واژگان نجیب و غیرت‌مند و محتوای برگرفته از آموزه‌های اصیل دینی به این شعر عاشورایی

شرافتی می‌بخشد که هر انسانی به سهم خود از خواندن آن حظِ معنوی می‌برد. نکته دیگر اینکه شعر تا اندازه بسیار زیادی از شخصیت شیعی شاعر آن رمزگشایی می‌کند. در پشت واژگان زلال و آسمانی این شعر، سیمای پُرصلابت شاعری را به نظاره می‌نشینیم که بر بال کلماتی اهورایی عروج می‌کند و کربلا را از ورای حجاب‌های ظلمانی و نورانی، با چشم دل به تماشا می‌نشیند. شاعری راست‌قامت و سربلند که شوره‌زار جانش تشنه «لبیک» به ندای «هل من ناصر ینصرنی» سرور و سالار شهیدان کربلاست تا به برکت این لبیک، کویرستان جانش را بهارستان رستگاری کند و فردا «بر آستان جانان» گلبانگ سربلندی سر دهد.

در این سروده عاشورایی، واژه‌ها دست روح ما را می‌گیرند و در سماعی حماسی و سرخ به آسمان اشراق می‌برند. نجابت و اصالت واژه‌ها در این شعر به اندازه‌ای است که ما با هیچ‌یک از واژگان شعر، احساس ناآشنایی و بیگانگی نمی‌کنیم. همه واژه‌ها در این مینیاتور عاشورایی، محرمان خلوت انس و مُقربان آستان حضرت کریم‌اند. شرط راه‌یابی ما نیز به این حلقه، اهلیت و محرمیت است:

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

واژه‌ها در این شعر، همچون یاران امام حسین علیه السلام خود را برای جهادی شگفت آماده کرده‌اند. وارستگی و مناعت طبع را در سیمای این واژه‌های اهورایی به خوبی می‌توان دید. واژه‌ها در این سپید سروده عاشورایی، به سینه سرخانی مهاجر می‌مانند که از غربت زمین کوچیده و به بیکرانگی آسمان دل سپرده‌اند.

این واژه‌ها از عاشورا نمی‌گویند، بلکه عاشورا را شهود می‌کنند و در بطن حماسه عاشورا متولد می‌شوند. اگر چشم بر سیمای این واژه‌ها بدوزی، خواهی دید که همچون جنگاورانی بی‌باک و ثابت‌قدم، اذن ورود به میدان می‌طلبند و شهادت را لحظه‌شماری می‌کنند.

اگر راز رشید را یکبار دیگر با تأمل و دقت بیشتری بخوانید و به چینش واژگان آن دقت کنید، به خوبی درخواهید یافت که قرابت این شعر با حماسه عاشورا بیش از آن چیزی است که تاکنون تصور می‌کردید؛ برای مثال، چینش واژگان این شعر آن‌گونه است که هر واژه‌ای به درستی در جای خود قرار گرفته است و امکان پس و پیش کردن حتی یک واژه این شعر وجود ندارد و درست همچون آرایش رزمی و صحنه‌آرایی هوشمندانه و هنرمندانه لشکر کوچک امام حسین علیه السلام در دشت کربلاست. گویا شاعر در این شعر، واژه‌ها را آماده جنگیدن و نبردی تن به تن با لشکریان کفر کرده که در چینش هندسی آنها چنین دقت قابل تحسینی به کار برده است!

نکته شگفت دیگر آنکه اگر واژگان شعر را بشمارید، رازی دیگر از اسرار سر به مَهر این شعر بر شما آشکار می‌شود. تعداد واژگان به کاررفته در این شعر با احتساب «واو»های عطف به ۷۴ واژه می‌رسد؛ یعنی چیزی نزدیک به عدد شهدای کربلا! گویا سید خود نیز به این راز پی برده بود که در واپسین روزهای عمرش وصیت کرد این صله آسمانی - مجموعه شعر گنجشک و جبرئیل - را در غربت خاک همنشین او سازند. به هر حال باید گفت علت تشخیص و برجستگی این شعر عاشورایی این است که این شعر از جنس خاک نیست و در آسمان‌ها ریشه دارد. درخشندگی و آیینگی این شعر به اندازه‌ای است که آن را

از دیگر سروده‌های عاشورایی چندین و چند پله بالاتر می‌نشانند و هم‌ردیف سروده‌هایی همچون **دوازده بند محتشم کاشانی** و **خط خون گرم‌ارودی** قرار می‌دهد. بی‌شک مُهر تأیید «روح‌القدس» بر پیشانی نجیب این شعر خورده که آن را این‌گونه دوست‌داشتنی و ارجمند کرده است. امید آنکه به برکت این شعر، شاعر شیعی و فرهیخته آن نیز در روز جزا، صله خود را از دست مبارک حضرتش دریافت کند و مورد شفاعت آن امام همام قرار گیرد.

## منابع

- \* قرآن کریم.
۱. امین پور، قیصر؛ **دستور زبان عشق**؛ ج ۷، تهران: مروارید، ۱۳۸۷.
  ۲. حسینی، سیدحسن؛ **گنجشک و جبرئیل**؛ ج ۵، تهران: نشر افق، ۱۳۸۴.
  ۳. مجلسی، محمدباقر؛ **بحارالانوار**؛ ج ۴۴ و ۴۵، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
  ۴. مطهری، مرتضی؛ **مجموعه آثار**؛ ج ۲، ج ۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
  ۵. موسوی گرمارودی، سیدعلی؛ **رستاخیز حماسه**؛ تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۶.